

فصل نامه جندی شاپور، دانشگاه شهید چمران اهواز

سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۹

فتوحات اعراب و ایران ساسانی^۱

خداداد رضاخانی^۲

ترجمه سارا مشایخ^۳

تاریخ دریافت: ۹۹/۷/۱۴

تاریخ پذیرش: ۹۹/۸/۲۳

چکیده:

این مقاله تلاشی است برای گردآوری نظرات گوناگون پیرامون یک واقعه مهم تاریخی و سوالات مربوط به تاریخنگاری آن. هدف این مقاله ارائه پاسخ‌های قطعی به سوالات بزرگ‌تر پیرامون فتوحات اعراب یا مورد خاص سقوط ساسانیان نیست، بلکه در پی به دست دادن چارچوبی اساسی برای تفکر در مورد این مسائل است.^۴

مقدمه: طرح یک سوال «امپراتوری قدرتمند ساسانی چگونه سقوط کرد؟»
این سؤال نقطه عطف تقریباً تمام کاری است که من به عنوان مورخ دوره ساسانی انجام می‌دهم. من مانند بسیاری از همکارانم، این سؤال را از دیدگاه مدیریت، جنگ‌های ساسانی-بیزانس، روابط ساسانیان و اعراب، زرتشتیان و دیگر جنبش‌های مذهبی،

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Rezakhani, Khodadad. "The Arab Conquests and Sasanian Iran". *Mizan*. 2016. online available at <https://mizanproject.org/the-arab-conquests-and-sasanian-iran-part-1/>

۲. پژوهشگر ارشد در دانشگاه لایدن هلند K.Rezakhani@hum.leidenuniv.nl

۳. کارشناس ارشد از دانشگاه کالیفرنیا در ارواین Smashayeksara@gmail.com

۴. ترجیحی که در اینجا به صفت قومی به جای صفت فرهنگی یا مذهبی داده شده است - یعنی فتوحات «عرب» به جای فتوحات «اسلامی» - مطابق با معیارهای دانش‌پژوهی معاصر در مورد اولین مراحل فتوحات است. بدیهی است که هویت قومی ارتشهای فاتح در تمام مراحل فتح و باورهای دینی آنها به‌طور قطعی قابل تشخیص نیست. در این زمینه، مقدمه کتاب Hoyland, Robert G. In God's Path: the Arab Conquests and the Creation of an Islamic Empire. Oxford University Press, 2015 را ملاحظه کنید..

تغییرات اجتماعی در دوران پسا باستان و تاریخ اقتصاد بررسی کرده‌ام. امیدوارم که تمرکز ویژه من بر روی عامل آخر، یعنی اقتصاد، برای این بحث مفید و مؤثر باشد. به جز اینها، معتقدم پاسخ‌هایی دیگری نیز وجود دارند که می‌تواند از دیدگاه آسیای میانه یا ایران شرقی، یکی از حوزه‌های تحقیقی من، ارائه شوند و بخصوص در این مورد راهگشا باشند.^۱ امیدوارم زمانی که به سن ۸۰ سالگی رسیدم، بعد از آنکه مقالات و کتاب‌های زیادی در مورد جزئیات این موضوع نوشتم، بالأخره پاسخی موجز برای سؤال «چه شد؟» داشته باشم. اما تا رسیدن آن زمان، قصد دارم از دادن جواب مستقیم به این سؤال خودداری کنم چرا که باور دارم که دانش ما درباره جزئیات این دوره بسیار ناقص است. طبیعتاً هم نظرات بیشتری در این زمینه دارم اما ایده تنها، می‌تواند تصویری ساده و تخیلاتی غلط باشد، یا حداقل باید به‌طور جدی تنظیم شوند تا بتوانند به‌عنوان پاسخ‌های واقعی و مفید مورد استفاده قرار بگیرند.

با این حال، در حوزه عمومی، هنگامی که سؤال «چه شد؟» پرسیده می‌شود، پاسخ‌هایی اکثراً با اعتماد به نفس بیش از حد و اغلب بدون توجه به واقعیت‌ها ارائه می‌شوند. متخصصان خودخوانده پاسخ‌هایی را بر اساس شنیده‌ها، کتاب‌های درسی دبیرستان، و گفته‌های استادان قدیمی، اغلب محققانی که در دهه ۱۹۴۰ میلادی چشم از جهان فرو بسته‌اند، ارائه می‌دهند! طبیعتاً بخش بزرگی از این گفتگو در محیط ایرانی و فارسی‌زبان اتفاق می‌افتد. در چنین محیطی این موضوع چهره‌ای سیاسی نیز به خود می‌گیرد و از آن برای پرداختن به مسائل معاصر سوءاستفاده می‌شود. در این شرایط، مشکل در پیدا کردن جواب مناسب به این سؤال تا حدی مربوط به عدم دسترسی فارسی‌زبانان، چه به دلایل زبانی و چه به دلایل جغرافیایی، به منابع اولیه و تحقیقات جدیدتر است. بخش دیگری از این مشکل نگرش عمومی است که در میان گروه مورد نظر به تاریخ وجود

۱. من از اصطلاح «ایران شرقی» به جای آسیای میانه یا ماورالنهر، به عنوان سلف اصطلاح قرون وسطایی خراسان، برای تعیین هویت جداگانه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی - اجتماعی مناطق شرقی خارج از کنترل مستقیم ساسانیان و ایران‌شهر استفاده می‌کنم. نگاه شود به مقدمه کتاب:

Khodadad Rezakhani, *ReOrienting the Sasanians*, Edinburgh University Press, 2017.

دارد. در این نگرش «تاریخ» چیزی است که قبلاً اتفاق افتاده است و برای پاسخ به سؤال «چه شد؟» تحقیق و منبع جدیدتری احتیاج نیست! در این دیدگاه، منابع جدید فقط برای تأیید آنچه قبلاً می‌دانستیم فایده دارند و هر تغییری در روایت ثبت‌شده قبلی تحت عنوان «تجدید نظرطلبی»^۱ کنار گذاشته می‌شود. اطلاعات قدیمی تکرار می‌شوند و هر صدای مخالف، «خیانت» به منافع ملی و «افتخارات» میهنی تلقی می‌شود. در این عرصه، من مدتهاست که خیانتکار خوانده می‌شوم و به این موضوع عادت کرده‌ام، اما اینکه بعضی هم مرا عروسک خیمه‌شب‌بازی شرق‌شناسان غربی خطاب می‌کنند، برایم سنگین است! (روح ادوارد سعید شاد باد که کلمه‌ای کلیدی تحویل اشخاصی داد که کتابش را هرگز نخوانده‌اند!)

بنابراین، فکر می‌کنم در اینجا ممکن است برخی از پاسخ‌هایی را که قبلاً به این سؤال داده‌ام، تکرار کنم و حتی ممکن است برخی از ایده‌های شخصی‌ام را نیز ارائه دهم، با قبول این واقعیت که ممکن است این برداشت‌ها اشتباه باشند. درست است که منابعی وجود دارند که من هنوز آنها را بررسی نکرده‌ام و البته زیرمجموعه‌هایی وجود دارند که به آنها تسلط ندارم. اما تصور می‌کنم حداقل تا حدی با آخرین یافته‌های علمی آشنا هستم و به عنوان یک تاریخ‌دان (تاریخ‌دان جهان) این توانایی را دارم که مدارک را در کنار هم بگذارم تا ببینم معنی آنها چیست. پس در حال حاضر، پاسخ مشخصی ارائه نمی‌کنم؛ برای دستیابی به این هدف هنوز چندین دهه کار و تحقیق لازم است. تمام آنچه که خواهم گفت چیزی است که اکنون می‌دانیم، به علاوه آنچه که ممکن است پیش‌بینی کنیم و در آینده بهتر بدانیم.

چه کسی، چه می‌گوید؟

پس سؤال ما از این قرار است: سقوط ساسانیان چگونه اتفاق افتاد؟ نحوه پرسش اغلب اینچنین است: چگونه شاهنشاهی قدرتمند ساسانی سقوط کرد؟ چگونه عرب‌ها، از اعماق صحرای عربستان، موفق شدند به شاهنشاهی مرفه ساسانی غلبه کنند، جمعیت

شاهنشاهی (زرتشتیان) را مسلمان کنند، منابع ساسانیان را تحت اختیار خود درآورند، و باعث تغییر فرهنگ و زبان این شاهنشاهی شوند؟ در میان پاسخ‌گویان به این سؤال، دو دسته‌بندی اصلی وجود دارد. گروه اول، ظهور اسلام را ارزشمند می‌دانند و پیروزی مسلمانان در ایران را به ایده‌های مثبت و تغییردهنده اسلام نسبت می‌دهند. این افراد بیشتر به تاریخ مدرن اهمیت می‌دهند، با این دین همدلی می‌کنند و حتی گاهی اوقات با برخی از گروه‌های سیاسی همخوانی ایدئولوژیک دارند. گروه دوم کسانی هستند که نسبت به گروه اول نگاهی خصمانه دارند. اعضای این گروه دوم حسرت تمدن پراز جلال و شکوهی را می‌خورند که ظاهراً با ظهور اسلام در ایران به پایان رسیده‌است. آنها فتوحات اعراب در ایران ساسانی را برابر نفوذ فاجعه‌بار عشایری بی‌فرهنگ و بی‌باان‌نشین به فرهنگی با تمدنی شکوهمند می‌دانند. پاسخ معمول این این گروه به سؤال «چه اتفاقی افتاد؟» این است که مشکلی موجود در سیستم ساسانیان منجر به سقوط این شاهنشاهی شده‌است. از آنجا که دین و ساختار دینی غالباً منبع اصلی نارضایتی این گروه است، در جواب به این سؤال نیز دین مورد سرزنش قرار می‌گیرد، بخصوص دین زرتشتی و ساختار «سرکوبگر» روحانیت زرتشتی در دوره ساسانی. تصور رایج در میان اعضای این گروه این است که دین‌سالاری روحانیت زرتشتی در اواخر دوره ساسانی موجب نارضایتی زیادی در بین مردم شده و در نتیجه مردم تحت فشار در برابر لشکریان عرب، هیچ مقاومتی از خود نشان نداده و پیروزی آسان را برای مهاجمان رقم می‌زنند.^۱

تناقض موجود بین باور به از کار افتادگی نهادهای زرتشتی از طرفی و از سوی دیگر، حسرت خوردن به آیین زرتشتی به عنوان یک ایدئولوژی ملی/ایرانی، از جمله تضادهای تاریخی است که به‌طور واضح توضیح داده نمی‌شود.

روایت هر دو گروه که عمدتاً براساس گزارش‌های مورخان مسلمان مثل بلاذری و طبری بنا شده‌است، سقوط ساسانیان را نتیجه عملیات سریع و موفق ارتش مسلمانان می‌داند.

۱. این تصور، مانند بسیاری از تصورات رایج دیگر، بر پایه تحقیقات قدیمی تر بنا شده‌است. به عنوان مثال: R.C. Zaehner, *The Dawn and Twilight of Zoroastrianism* (Weidenfeld & Nicholson, 1961)

این مبارزات که قادسیه و نهاوند نمونه‌های بارز آن هستند، ظاهراً به سقوط فوری ساسانیان به‌عنوان یک واحد سلطنتی و فرهنگی منجر شده‌است. به‌علاوه، در هردوی این روایات، سقوط ساسانیان برابر با سقوط ایران، یعنی کل قلمرو ساسانی، تلقی می‌شود و در نتیجه، فتوحات به‌منزله شکست ملی و آغاز تسلیم ایران به اعراب و / یا اسلام در نظر گرفته می‌شود.^۱ من در اینجا از بحث در مورد ایران‌شهر ساسانی و غیر قابل مقایسه بودنش با سرزمین کنونی ایران از نظر جغرافیایی، روانی، سیاسی، اقتصادی یا فرهنگی خودداری می‌کنم، گرچه بعداً در مورد جنبه‌هایی از این موضوع صحبت خواهم کرد.^۲ به غیر از باور عمومی در مورد سرعت و اثربخشی مبارزات اعراب، دو فرض فرهنگی نیز در این زمینه وجود دارد. نخست اینکه فتوحات خودبه‌خود منجر به گرویدن کل جامعه به اسلام شد. بنا بر این فرضیه هرگونه بقای ادیان پیش از اسلام، تحت عنوان کلی «زرتشتی»، نشان مقاومت و سرکشی بوده که توسط «اربابان» جدید، یعنی مسلمانان عرب، به‌شدت سرکوب شده است. فرضیه دوم این است که زبان عربی بلافاصله به‌عنوان قسمتی از دین به مردم شکست‌خورده، تحمیل شده‌است. در نتیجه، بقا یا احیای زبان فارسی واقعه‌ای معجزه‌آسا تلقی گشته و به‌عنوان یک پدیده منحصر به فرد در جهان اسلام، که در آن هرکس دیگری مجبور به پذیرفتن زبان عربی است، بیان می‌شود. این معجزه یا به عزم راسخ و ذات پر استقامت ایرانیان و همچنین فرهنگ ماندگار و غالب ایرانی و یا متناوباً، به همت شخصی فردوسی نسبت داده می‌شود؛ بنا بر این دید که

۱. جالب توجه است که این باور در بین محققان مدرن نیز دیده می‌شود نک:

Patricia Crone, *The Nativist Prophets of Early Islamic Iran* (Cambridge University Press, 2012) در این کتاب نویسنده سقوط تیسفون را پایان قطعی حکومت ساسانیان بر سرزمینهای خود و شکست سیستم دفاعی ساسانی می‌داند، هرچند که بسیاری از شواهد از جمله ادامه حکومت یزدگرد در فارس و نبرد نهاوند در سال ۶۴۲ خلاف این باور را نشان می‌دهند. همچنین شهر تیسفون که در غرب امپراتوری ساسانی واقع شده‌است قبلاً نیز چندین بار به اشغال درآمده بوده و هرگز اشغال نظامی منجر به فروپاشی نظام، دولت یا فرهنگ نشده بوده‌است.

۲. مشکل اول در اینجا البته برابر دانستن یک امپراتوری با یک واحد کشور-ملت است، خطایی که جامعه‌شناسی نوین آن را تصحیح می‌کند. با این حال، مسئله تداوم تاریخی و به ویژه اتخاذ آنچه که باقی مانده «میراث ساسانی» از نظر فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی محسوب می‌شود، در همین مقاله بررسی خواهد شد.

وی شاهکار بزرگ خود *شاهنامه* را با هدف آگاهانه حفظ زبان فارسی سروده است و در نتیجه به‌تنهایی عامل بقای فرهنگ ایرانی بوده است.^۱

هر محقق که بخواهد به این سوالات پاسخ دهد، ناگزیر باید لحن عذرخواهانه به خود بگیرد. این مشکل در حقیقت مشکلی است بسیار اساسی، زیرا قبل از اینکه هرکدام از محققین فرصتی برای تحقیق درباره وقایع و مسائل واقعی تاریخی پیدا کنند، باید اول به این عقاید غلط توجه کنند، بسیاری از آنها را کنار بگذارند و سپس سعی کنند با جمع‌آوری حقایق و تفسیرهای جدید به پیشبرد بحث کمک کنند. تعداد کم افرادی که سر در مطالعه این مسائل دارند منجر به این می‌شود که کسانی که مشغول کار هستند ساعات زیادی را به تکان دادن سر و تلاش برای زدودن باورهای غلط سپری کنند. در اینجا، من هم سعی می‌کنم که در ضمن ارائه برخی از تحقیقات جدید، همین کار را انجام دهم. هرچند که موارد زیر در واقع تفسیر خود من از موضوع است، اما می‌توانم به خوانندگانی که از نزدیک درگیر این بحث نیستند اطمینان دهم که هدف من در اینجا انقلابی بودن نیست و در واقع این مقاله در پس‌زمینه تحقیقات فعلی در این مورد، تنها دیدگاهی میانه‌رو دارد.

دنیای پسا باستان و اواخر عهد ساسانی:

ابتدا باید هم قلمرو ساسانیان در اواخر دوران ساسانی و هم ظهور اسلام را در چارچوب یک جهان در حال تغییر مشاهده کنیم. این چهارچوبی است که امروزه با نام «پسا باستان» یا «اواخر عهد باستان»^۲ شناخته می‌شود و از نظر گاه‌شناسی و روش‌شناختی در چند دهه گذشته مورد تأیید بسیاری از محققان قرار گرفته است. این اصطلاح در اصل به امپراطوری روم اطلاق می‌شد و از آن برای اصلاح روایت گیبون از سقوط تمدن

۱. در روایتی که فرهنگ قدیمی تر ایرانی را دلیل به وجود آمدن فرهنگ ایرانی قرون وسطایی می‌داند، فردوسی و شاهکارش دشمنان زیادی در مقابل خود دارند از دستگاه خلافت گرفته تا ترکان غزنوی. برای نظری جالب در مورد این موضوع نگاه شود به

Mahmoud Omidstalar, "Unburdening Ferdowsi," *Journal of the American Oriental Society* 116 (1996): 235–242

2. Late Antiquity

کلاسیک روم و زدودن ایده «عصر تاریکی»، دوره تغییر روم کلاسیک به بیزانس مسیحی، استفاده می‌شد. در این چهارچوب، پسا باستان در واقع پلی است که دنیای کلاسیک را با دنیای مسیحی پیوند می‌دهد با این استدلال که مسیحیت در واقع بسیاری از نهادهای دنیای کلاسیک را اصلاح و اقتباس کرده‌است و به این طریق نهادهای آشنای قرون وسطا را به وجود می‌آورد.^۱ در این دیدگاه، مسیحیت فی‌الواقع وسیله‌ای بوده برای تبدیل امپراتوری روم به یک جامعه مسیحی، جامعه‌ای که بیشتر از میراث دنیای کلاسیک استفاده می‌کند.^۲ از دهه ۱۹۹۰ به بعد، چارچوب «پسا باستان» و تأکید آن بر استمرار به جهان غیر رومی نیز بسط داده شده و مورخان ایران ساسانی و اسلام نیز در مورد تغییرات مشابهی در آسیای میانه و غربی بحث و گفتگو کرده‌اند. یک از ویژگی‌های اصلی این تحول، تشویق به دیدن فتوحات اسلامی نه به‌عنوان یک گسست عمیق با گذشته، بلکه به‌عنوان تغییراتی ناشی از اتفاقات داخلی غرب آسیا که منعکس‌کننده تداوم ساختارها و نهادها از دوران ساسانی تا عصر اسلامی هستند، است.^۳

۱. برای یک مقدمه کوتاه در این مورد نگاه شود به

Peter Brown, *The World of Late Antiquity, AD 150 – ۷۵۰* (W.W.W. Norton 1989)

برای جزئیات بیشتر می‌توانید به کتاب زیر مراجعه کنید (جالب توجه است که بخشی مربوط به ساسانیان در کتاب آورده نشده است)

G.W. Bowersock, Peter Brown, and Oleg Grabar (eds.), *Late Antiquity: A Guide to the Postclassical World* (Harvard University Press, 1999.)

۲. این عبارت (و بخش‌هایی از این مفهوم کلی را) از کتاب زیر وام گرفته ام هرچند که با تمام حرف‌های نویسنده در مورد ساسانیان موافق نیستم.

Garth Fowden, *Empire to Commonwealth: Consequences of Monotheism in Late Antiquity* (Princeton University Press, 1993)

۳. این موضوع در دو کتاب زیر به بحث و گفتگو گذاشته شده است.

Michael G. Morony, *Iraq After the Muslim Conquest* (Princeton University Press, 1984)

Touraj Daryaee, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire* (I. B. Tauris, 2007)

همچنین نگاه شود به:

Khodadad Rezakhani, "Empires and Microsystems: Sasanian Iran in Late Antiquity, 500–750" (Ph.D. diss., 2010)

مطالعات عمومی در مورد تداوم بین خاورمیانه پیش از اسلام و اسلامی، منجمله

Robert G. Hoyland, "Early Islam as a Late Antique Religion," in Scott F. Johnson (ed.), *The Oxford Handbook of Late Antiquity* (Oxford University Press, 2012), 1053–1077 and Hugh Kennedy, "Islam," in Bowersock et al.

جدا از تاریخ پسا باستان، چهارچوب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد - و من اصرار زیادی بر توجه به آن داشته‌ام - چهارچوب تاریخ جهان است. اصل این رویکرد تعمق بر ساختاری بزرگ‌تر و فرامنطقه‌ای برای شاهنشاهی ساسانی و هم ظهور اسلام است. این امر صرفاً در نظر گرفتن تاریخ کلی‌تر مدیترانه و غرب آسیا نیست، بلکه توجه جدی به نیروهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این دوران نیز هست. به‌عنوان مثال، ایده پسا باستانی در مورد ظهور مرد مقدس، غیر از توضیحی در مورد علاقه به نبوت یا مقدسات، همچنین می‌تواند در چارچوب تغییر ساختار حمایت اجتماعی در کل اوراسیا و آفریقای شمالی در نظر گرفته شود. مثال دیگر این است که تغییرات اقتصادی در غرب آسیا، به ویژه در تولید محصولات کشاورزی، باید در چارچوب تغییر نگرش‌های سیاسی در آسیای میانه بررسی شود.^۱ ما باید بتوانیم پدیده‌های تاریخی را خارج از مرزهای مشخص تفسیر متن و باستان‌شناسی درک کنیم. زمینه‌های مختلف تاریخ‌شناسی (به‌عنوان مثال تاریخ اقتصاد، تاریخ اجتماعی، تاریخ سیاسی) باید در مطالعه تمام ادوار تاریخ و نه فقط دوره مدرن نقش‌آفرینی کنند. تاریخ جهان، به‌عنوان روشی که می‌تواند پوششی برای همه این رویکردهای میان‌رشته‌ای در تاریخ باشد، باید به کار گرفته شود تا بتوانیم دوره مورد بحث را به درستی درک کنیم.

اواخر دوران ساسانی، پس از سال ۴۸۴ میلادی، مثال خوبی است برای به نمایش گذاشتن چگونگی استفاده از این روش‌ها در پژوهش تاریخی. این سال که فقط بطور تصادفی انتخاب شده است، سالی است که در ضمن آن پیروز، شاهنشاه ساسانی در جایی نزدیک بلخ در شمال افغانستان کنونی از هفتالیان شکست خورد و توسط ایشان کشته شد. هفتالی‌ها، یک نهاد سیاسی تازه‌تأسیس در منطقه، به اربابان شرق ایران تبدیل شدند و غرامت‌های سنگینی را به ساسانیان تحمیل کردند. علاوه بر این، به مدت تقریباً دو دهه، هفتالی‌ها نقش تاج‌بخش را در برابر شاهنشاهان ساسانی ایفا کردند و مدعیان تاج‌وتخت ساسانی را به‌طور غیرمستقیم بر تخت نشانده و از تخت به زیر می‌کشند.

۱. در این مورد نگاه شود به:

پرداخت غرامت‌های سنگین جنگی به هفتالی‌ها مطمئناً خزانه ساسانیان را تخلیه می‌کند، هرچند که هیچ مدرک مستقیمی در این باره در دست نداریم. این غرامت‌ها مشخصاً، ساسانیان را به نیرویی مهاجم در سرزمین‌های شرقی امپراتوری روم، تبدیل می‌کند. قباد یکم، برنده دو دهه کشمکش بر سر تاج‌وتخت ساسانی در سال ۵۰۲ به این سرزمین‌ها حمله کرده و سعی کرد تا آنجا که ممکن است از فتح این مناطق غرامت مالی به دست بیاورد.

جدا از مشکلات مالی اما شکست و مرگ پیروز دربار ساسانی را به هم ریخته و اشرافیت ساسانی را سردرگم می‌کند. غرامت به هفتالی‌ها قطعاً تماماً از خزانه شاه پرداخت نشده بوده، بلکه کیسه اشراف و جیب کارگران را نیز بی‌شک درگیر خود کرده بوده‌است. غیر از مسائل مالی، پادشاهان دست‌نشانده هفتالی‌ها مانند قباد در دوره اول سلطنتش به احتمال زیاد احترام خود را در نزد اشراف ساسانی از دست داده بوده‌اند. همه این اتفاقات منجر به شورش شد که ماهیت دقیق آن روشن نیست. علی‌رغم اصرار منابع بعدی اسلامی مبنی بر اینکه این شورش مرحله اولیه شورش مزدک بوده‌است، همه شواهد نشان می‌دهند که ما باید این تحولات را واکنش‌های اولیه به سیاست‌های خود قباد بدانیم.^۱ به نظر می‌رسد که نارضایتی اشراف، قباد را پس از اولین تاج‌گذاری در سال ۴۸۸ میلادی و بعد از خلع عموییش بلاش، وادار به اتخاذ تصمیماتی عجولانه در دربار و دولت خویش می‌کند، تغییراتی که لزوماً چندان مورد پسند عموم نبودند. این تحولات که بین سال ۴۸۸ و ۴۹۶ میلادی انجام می‌گیرند، منجر به برکنار شدن قباد از سلطنت به دست اشراف ساسانی می‌شوند. پس از این اتفاق قباد دوباره به دربار هفتالی‌ها پناهنده می‌شود. جلوس مجدد قباد بر تخت سلطنت دوسال بعد و به پشتیبانی ارتش قابل توجه هفتالی، پراهمیت‌تر از یک کودتا یا فتح است و بلکه در واقع شروع به کار یک رژیم جدید حکومتی شمرده می‌شود. این رژیم جدید می‌بایست با موافقت نسبی برخی از اشراف بر سر کار آمده باشد چرا که اندکی پس از بازگشت قباد به تخت سلطنت

1. Patricia Crone, "Kavād's Heresy and Mazdak's Revolt," *Iran* 29 (1991): 21–42.

در سال ۴۹۸ میلادی، پادشاه و اشرافش، عملیات نظامی خود را در شام بیزانسی شروع می‌کنند.

این جنگ طولانی تمام دوران پادشاهی قباد و همچنین بخشی از حکومت پسرش، خسرو انوشیروان معروف (۵۷۹-۵۳۱) را به خود اختصاص می‌دهد. با این حال، قباد زمان کافی برای پایه‌گذاری اصلاحات و تقویت دولت نوپای خویش داشته‌است، هرچند که بسیاری از این اصلاحات به انوشیروان نسبت داده می‌شوند. البته دامنه این اصلاحات مشخص نیست، اما بازنگری سیستم مالیات بر زمین، نه براساس محصول بلکه در اساس سطح زیرکشت (*kharag* و یا خراج اسلامی)، و مالیات سرانه (*gizidag*) و یا جزیه اسلامی را شامل می‌شده‌است. همچنین به احتمال زیاد پاکسازی اشراف و سازماندهی مجدد نظامی، که بر طبق آن شاهنشاهی به چهار منطقه دفاعی تقسیم می‌شده‌است نیز جزئی از این اصلاحات بوده‌است که در زمان انوشیروان عملی شد. اصلاحات قباد و خسرو در زمانی اتفاق می‌افتد که یوستینیان حکومت خود را در بیزانس برقرار کرده و دو حکومت درگیر مبارزات شدیدی در مرزهای خود بودند. در شرق، قدرت هفتالی متعادل شده و نفوذ ایشان در دربار ساسانی کاهش پیدا کرده بود، اگرچه هفتالی‌ها بیشتر ایران شرقی را تحت کنترل خود داشتند.

سلطنت قباد با آنچه مورخان بعدی «شورش مزدکی» می‌نامند به پایان می‌رسد. این شورش اجتماعی-مذهبی توسط خسرو انوشیروان به شدت سرکوب می‌شود و در نتیجه این سرکوب، انوشیروان به قهرمان متون زرتشتی تبدیل می‌شود. اما شورش مزدک، دغدغه مذهبی‌اش هر چه بوده‌باشد، عمدتاً یک خیزش اجتماعی است. آنچه شورشیان واقعاً می‌خواستند برای ما کاملاً روشن نیست زیرا گزارش‌های به دست آمده از این خیزش تنها در منابعی که توسط دشمنان آن نوشته شده‌است وجود دارند. اتهامات وارده به مزدکی‌ها مانند به شراکت گذاشتن اموال و زنان به این خیزش رنگ‌وبوی پیشاسوسیالیستی داده‌است، چیزی که مورخان مارکسیست به شدت از آن بهره برده‌اند.^۱

۱. کتاب زیر نمونه جالب توجهی است:

N. Pigulevskaja, Les villes de l'État iranien aux époques parthe et sassanide (Mouton, 1963)

با این حال به نظر می‌رسد که این تنها یک جنبه از این جنبش بزرگ مذهبی-اجتماعی بوده‌است. نسخه‌های بعدی این جنبش که در دورهٔ اسلامی تحت عنوان کلی خرمیه شناخته می‌شوند، مجموعه‌ای از آموزه‌های متعدد و باورهای مذهبی مختلف هستند. از نقطه نظر پسا باستان، جنبش‌های مذهبی خرمیه / مزدکی در کنار جوامع مسیحی در حال ایجاد جامعه‌ای با منافع مشترک اجتماعی-مذهبی بوده‌اند.^۱

در مقابل، آیین زرتشتی، آیین غالب ساسانیان، علاقهٔ کمتری به ایفای چنین نقشی نشان می‌دهد. در این بین، باور به خودکامگی مذهبی زرتشتیان به محوریت یک نهاد روحانی و به ریاست یک موبدان موبد بیشتر یک تصور است تا واقعیت و بر اساس شواهدی اندک بنا شده‌است. جدا از فقدان نوعی آموزهٔ زرتشتی «ارتدوکس» یا «اصلی» در جهان ساسانی، شواهد کمی از حضور چنین روحانیانی وجود دارد.^۲ به علاوه، پادشاهان در اواخر دوران ساسانی به سعی در نزدیکی و ایجاد ارتباط با جوامع مسیحی بومی در شاهنشاهی خود مشهور هستند، نه تلاش برای تقویت یک طبقهٔ خودکامهٔ زرتشتی، تصویری که شاید

برای یک نگاه بومی‌تر به این مسأله نگاه شود به:

J. Modi, "Mazdak the Iranian Socialist," in Dastur Hoshang Memorial Volume (Fort Printing Press, 1918), 116–131

نمونه‌های رادیکال‌تر حتی تا آنجا پیش می‌رود که مزدک را یک «بلشویک» بخوانند، ۱۴۰۰ سال قبل از تأسیس این حزب سیاسی در روسیه! نگاه شود به:

Paul Luttinger, "Mazdak," *The Open Court* 11 (1921): 664–685. See also W. Sundermann, "Mazdak und die mazdakitischen Volksaufstände," *Das Altertum* 23 (1977): 245–249.

۱. برای جدیدترین تحقیقات علمی در این زمینه نگاه شود به:

Crone, *Nativist Prophets*, 279–388

و همچنین:

Ehsan Yarshater, "Mazdakism," in E. Yarshater (ed.), *The Cambridge History of Iran, Volume 3 (2): The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods* (Cambridge University Press, 1983), 991–1024

باور عمومی این است که زرتشتی‌گری فاقد آرمان‌های جهانی است که در اسلام و مسیحیت دیده می‌شوند. نگاه شود (با احتیاط) به:

Fowden *op. cit.*, 24–36

در مقابل، جنبش مزدکی آرمان‌های خاصی دارد که می‌تواند در چهار چوب کلی «جهان گرایی» در دوران پسا باستان قرار گیرند، گرچه به دلیل عدم موفقیت در جلب حمایت سیاسی، اغلب نادیده گرفته می‌شوند. با این حال، کرونه دربارهٔ وجود خرمیه به عنوان یک جنبش بزرگ اجتماعی-مذهبی که فراتر از جنبش مزدکی یا بابک بوده‌است استدلال می‌کند که این شورش‌ها و در واقع جایگزینی برای دین زرتشتی رسمی، با آرمان‌هایی برای عدالت جهانی، بوده‌اند.

2. Khodadad Rezakhani, "Mazdakism, Manichaeism and Zoroastrianism: In Search of Orthodoxy and Heterodoxy in Late Antique Iran," *Iranian Studies* 48 (2015): 55–70.

با کمی اغماض بشود در دوره بهرام گور یا یزدگرد دوم، اثراتی از آن یافت.^۱ برای مثال، خسرو دوم پرویز (۶۲۸-۵۹۱) با همسری مسیحی ازدواج کرد (شاید دو همسر مسیحی) و یک وزیر مسیحی نیز داشت. خسرو پرویز با قصد بسیج کردن جامعه مسیحیان شرقی در قلمروهای ساسانی به نفع مبارزات خود بر علیه بیزانس از این جامعه حمایت کرده و نسطوریان سوریه را تقویت کرد. خسرو بعد از فتح ارض مقدس و ورود به اورشلیم در حدود ۶۱۴ میلادی، صلیب راستین را به امید فراهم کردن اعتبار برای مسیحیان شاهنشاهی خود از اورشلیم به خوزستان منتقل کرد. اگر یک ساختار دین‌سالارانه خودکامه زرتشتی در شاهنشاهی ساسانی وجود داشت، طبیعتاً پادشاه ساسانی نمی‌توانست به این سادگی با پیروان مذاهب دیگر روابط آشکار داشته باشد، چه رسد به این که منافع آنها را ارتقا بخشد. به جز این، در این دوره زمانی مسیحیان در مناطق غربی قلمرو ساسانی جمعیت غالب بودند. مسیحیان و یهودیان آرامی‌زبان، جمعیت اصلی بین‌النهرین یا آسورستان (در فارسی میانه: دل ایرانشهر) را تشکیل می‌دادند. جنوب غربی بین‌النهرین و حیره نیز قلمرو پادشاهی لخمی (یا نصری) بود که حاکمانش بر قبایل عرب در شمال عربستان از جانب ساسانیان حکومت می‌کردند. در شرق شبه جزیره عربستان، از دهانه خلیج فارس تا عمان نیز قبایل عرب‌زبانی زندگی می‌کردند که تحت حکومت مرکزی فرمانداران ساسانی در بحرین بودند. جنوب شبه جزیره نیز پس از فتح پادشاهی سابق حمیر در حدود سال ۵۷۰ در جنگ بر علیه اکسوم (حبشه) به بخشی از شاهنشاهی ساسانی تبدیل شده بود.^۲

1. Scott McDonough, "A Question of Faith? Persecution and Political Centralization in the Sasanian Empire of Yazdgard II (438-457 CE)." *Violence in Late Antiquity: Perceptions and Practices* (2006): 69-81.

۲. این موضوع اخیراً مورد توجه قرار گرفته است و یکی از جالب حوزه‌های تحقیقی است. نگاه شود به:

Beate Dignas and Englebert Winter, *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals* (Cambridge University Press, 2007), 109-112; George Hatke, "Africans in Arabia Felix: Aksumite relations with Himyar in the Sixth Century C.E." (Ph.D. diss., 2011); and G.W. Bowersock, *The Throne of Adulis: Red Sea Wars on the Eve of Islam* (Oxford University Press, 2013).

در چنین شرایطی بود که خسرو دوم از سال ۶۰۲ شروع به شام حمله کرده و ارتش بیزانس را شکست داد. بهزودی تمام شامات، فلسطین و بیشتر آناتولی به دست ساسانیان افتاد. مصر نیز در سال ۶۱۵ جزئی از قلمرو ساسانی شد. برای دو دهه، در واقع یک نسل کامل، ساسانیان ارباب تمام غرب آسیا بودند و پس از شکست دادن هفتالی‌ها با کمک ترکان غربی در دهه ۵۶۰، بسیاری از سرزمین‌های از دست‌رفته خود در ایران شرقی را نیز دوباره به دست آوردند. هنگامی که پیامبر اسلام از مکه به مدینه مهاجرت می‌کرد تا دولت مذهبی خود را در آنجا مستقر کند، جهان اطراف او عملاً تحت سلطه ساسانیان بود. دولتی که به دست پیامبر تأسیس شد، با هیچ حکومتی به غیر از ساسانیان مرز نداشت. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که با توجه به این حقیقت، آیا درست است که حکومت اولیه اسلام در مدینه و مکه را عاملی کاملاً خارجی در دنیای ساسانی حساب کرد که با حمله از بیرون، باعث سرنگونی شاهنشاهی ساسانی شده، یا آن را باید بخشی از دنیای اواخر دوره ساسانی دید که توانسته بخش‌های دیگر را تحت سلطه درآورد؟ شاید ما بتوانیم دولت نوپای اسلامی را یکی از عناصر داخلی، یا حداقل همسایه نزدیک و شناخته‌شده‌ای، در دنیای ساسانی بدانیم و عنصری که باعث تشدید تغییرات آن بود.

اسلام در چهار چوب ساسانیان: ظهور اسلام و نظام شاهنشاهی ساسانی:

ظهور اسلام در دنیای غرب آسیا و به هنگام سلطه ساسانیان به عنوان یک جنبش سیاسی و دینی، عامل مهمی در تغییرات اواخر عهد باستان است. اعراب حجاز به هیچ‌وجه صحرانشینانی ساده و جدا از جهان نبودند، برخلافی تصویری که در اذهان از ایشان وجود دارد. در عوض، اعراب حجاز کاملاً در تماس و قسمتی جدایی‌ناپذیر از جهان اواخر عهد باستان بودند. اعراب به‌خوبی از درگیری‌های ساسانیان با حبشیان در یمن آگاه بودند و از شکست و خروج بیزانس از شام و مصر و سلطه ساسانیان بر این منطقه نیز اطلاع داشتند. ظهور اسلام و متن مقدسی مانند قرآن و شخصیت‌های مهم اسلامی نظیر

حضرت رسول اکرم کاملاً با دنیای پسا باستان منطبق است.^۱ وحدانیت و پرستش خدای یگانه، کاری که «حنیف»ها در عربستان حتی قبل از بعثت حضرت محمد انجام می‌دادند، سعی‌ای بود برای ارائه نسخه‌ای «خالص» از باورهای ابراهیمی خارج از قالب یهودیت ربانی یا مسیحیت. پناه‌بردن به بیابان برای مکاشفه و ذکر و تعمق در درگاه خداوند یگانه در شخصیت کسانی مانند راهب مسیحی، قدیس آنطون کبیر نیز منعکس شده‌است. پیامبران عرب قبل از پیغمبر اسلام مانند هود و صالح، و پیامبران دروغین مانند مسیلمه، که حتی در متون اسلامی نیز از آنها نام برده شده‌است، یکی از ویژگی‌های اصلی این جامعه و کانونی مهم برای جنبش‌های اجتماعی بود که می‌خواستند خفقان جغرافیایی و سیاسی را که از اوایل قرن ششم به علت جنگ و درگیری بر منطقه تحمیل شده بود، بشکنند.^۲

در این میان، اعراب حجاز که عادت به تجارت آزاد با سوریه بیزانسی (احتمالاً به‌عنوان تاجر چرم) و دسترسی آسان به دریای سرخ و تجارت در اقیانوس هند داشتند، اکنون مقید بودند بنا بر قوانین هژمونی ساسانی که فعالیت ایشان را بسیار محدود می‌کرد رفتار کنند.^۳ ساسانیان حتی نجران در نزدیکی مرز یمن و حجاز، که اصلی‌ترین مرکز تماس برای مردم مکه و یثرب (مدینه) با یمن بود را تحت اختیار داشتند. با از بین رفتن

1. Aziz Al-Azmeh, *The Emergence of Islam in Late antiquity: Allah and His People*. Cambridge University Press, 2017..

۲. در مورد مسئله مهم احیای نبوت و اهمیت آن برای ظهور اسلام در دوران پسا باستان، نگاه شود به Michael Pregill, "Ahab, Bar Kokhba, Muhammad, and the Lying Spirit: Prophetic Discourse before and after the Rise of Islam," in Philippa Townsend and Moulie Vidas (eds.), *Revelation, Literature, and Community in Late Antiquity* (Mohr Siebeck, 2011), 271-313

۳. بسیاری از محققان به اهمیت تجارت مکه در ظهور اسلام اشاره کرده‌اند و دیگران از آن به عنوان توهم یاد کرده‌اند. پاتریشیا کرونه در کتاب بحث برانگیز خود در این مورد صحبت کرده‌است.

Patricia Crone, *Meccan Trade and the Rise of Islam* (Princeton University Press, 1987.)

برای پژوهشی بهتر، هرچند ناشناخته‌تر، در این زمینه نگاه شود:

Róbert Simon, *Meccan Trade and Islam: Problems of Origin and Structure* (Akadémiai Kiadó, 1989.)

اظهارات نهایی کرونه در مورد این موضوع به اندازه اظهارات اولیه او جالب، و شاید به همان اندازه بحث‌برانگیز، است:

Patricia Crone, "Quraysh and the Roman Army: Making Sense of the Meccan Leather Trade," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 70 (2007) 3-88.

پادشاهی جمیر و از هم پاشیدن تجارت سوریه بر اثر جنگ‌های ساسانیان و بیزانس، منابع رونق نسبی صحرائشینان و شهر تجاری ایشان مکه عملاً از بین رفت. بعد از تحت کنترل گرفتن جده و قطع کردن ارتباط بین بیزانس و حبشه، ساسانیان حتی سعی در کنترل بقیه شبه جزیره نیز داشتند، هرچند که این سعی ناموفق بود.^۱ جای تعجب نیست که اولین اقدام جامعه جدید مسلمانان برای جذب متحد ایجاد ارتباط با پادشاه حبشه، نجاشی، بود.

رژیم ساسانی نیز اما امکانات خود را تا حداکثر ممکن استفاده کرده بود. هزینه جنگ با بیزانس رو به افزایش بود و مدیریت تمام مناطق جدید وظیفه‌ای بود که دولت ساسانی برای آن آماده نبود. همچنان رشد اقتصادی اخیر عمدتاً بودجه جنگ را تأمین می‌کرد. اصلاحات قباد و خسرو یکم اجازه داده بودند که زمین‌های کشاورزی تغییر شکل یابند. دهقانان با کشت محصولات تجاری مانند پنبه یا نیشکر یا فعالیت‌های سبک‌تر باغبانی موفق به افزایش ثروت خود شده بودند.^۲ اکتساب زمین و همچنین استفاده از زمین‌های حاشیه‌ای برای تولید، یکی از جنبه‌های اصلی اقتصاد متاخر ساسانی بود. ثروت به دست آمده با این ابزار کمک کرد تا کمبود مالی ناشی از غرامت‌های تحمیل شده توسط هفتالی در چندین نسل قبل کاهش یابد. این تغییرات اما برای دولت ساسانی بی‌ثباتی را به ارمغان آورده بودند. این دولت که برای کنترل رشدی بسیار کندتر تنظیم شده بود اکنون با مواجهه با رشد گسترده و بی‌سابقه‌ای که از طریق افزایش دسترسی استفاده از سرمایه، زمین و نیروی کار به وجود آمده بود، در واقع دچار نوعی شوک شده بود. شاید بشود گفت که در این زمان، دولت ساسانی قادر به مدیریت شاهنشاهی خود نبود. دامنه به‌سادگی از مدیریت پیشی گرفته بود و عملاً ساسانیان، قربانی موفقیت

۱. در مورد این قسمت نسبتاً مبهم نگاه شود به منابع مذکور در اثر سترگ محمد محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، تهران: توس، ۱۳۷۵، بخصوص جلد اول، هرچند که متأسفانه عدم ترتیب و تحلیل مناسب این منابع در به دست دادن یک روایت قابل ارجاع موفق نیست.

۲. نگاه شود به:

Richard W. Bulliet, *Cotton, Climate, and Camels in Early Islamic Iran: A Moment in World History*. (Columbia University Press, 2011) and Rezakhani, Khodadad. "Continuity and Change in Late Antique Iran: An Economic View of the Sasanians." *International Journal of the Society of Iranian Archaeologists* 1, no. 2 (2015), 93-106.

خود در رشد اقتصادی و پیشرفت‌های نظامی بودند. ویژگی غالب این رشد در زمینه اقتصاد، نیاز به جذب نیروی کار از دیگر سوی مرزهای سیاسی شاهنشاهی بود.^۱ جنگ ۶۰۲-۶۲۸ جلوه‌ای از این نیاز بود. روش مورد استفاده پادشاهان ساسانی از شاپور دوم تا خسرو، حمله به شام و انتقال بخشی از جمعیت این کشور به قلمرو ساسانی، دیگر کارآمد نبود.^۲ تنها راه به نتیجه رساندن نیازهای اقتصادی دولت ساسانی، ادغام شام در آسورستان بود و فتوحات خسرو پرویز در واقع تلاشی بود در به نتیجه رساندن این نیاز.

پایان جنگ‌های بیزانس - ساسانی و فتوحات اسلامی:

عملیات موفقیت‌آمیز هرقل، امپراتور بیزانس، علیه ساسانیان بین ۶۲۶ و ۶۲۸ میلادی، بالأخره در فوریه ۶۲۸ به نتیجه نشست. خسرو پرویز توسط پسرش و اشراف برکنار و محاکمه شد. مدارک مربوط به این اتفاق دریچه‌ای جذاب برای نگاه به سیاست اواخر دوران ساسانی را به روی ما می‌گشاید. دفاعیات پادشاه در این محاکمه، ناکافی شناخته شده و اعدام وی، احتمالاً یکی از کم‌شناخته شده‌ترین موارد شاه‌کشی در تاریخ جهان، در سال ۶۲۸ منجر به پایان دوره فتوحات شد. سلطنت قباد دوم شیرویه و پسرش اردشیر سوم روی هم کمتر از دو سال طول کشید. در حقیقت می‌توان ادعا کرد که سلسله ساسانی با اعدام خسرو دوم عملاً سقوط کرده و به پایان رسیده بود.^۳ پیروزی هرقل در برابر خسرو دوم اما نتیجه چندان برای بیزانس هم نداشت. بیزانس توانست آناتولی را پس بگیرد، هرچند که به نظر نمی‌رسد هیچگاه توانسته باشد سوریه و مصر

1. Khodadad Rezakhani and Michael G. Morony, "Markets for Land, Labour and Capital in Late Antique Iraq, AD 200-700," *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 57, no. 2 (2014): 231-261.

2. Michael G. Morony, "Population Transfers between Sasanian Iran and the Byzantine Empire," in *La Persia e Bisanzio* (Accademia Nazionale dei Lincei, 2004), 161-179.

۳. در این مورد نگاه شود به:

James Howard-Johnston, "Pride and Fall: Khusrō II and His Regime," in *La Persia e Bisanzio*, 93-113

را باز تحت اختیار درآورد.^۱ اما در سال ۶۳۶، تنها هشت سال پس از موفقیت در مقابل خسرو دوم، بیزانس از ارتش مسلمانان در نبرد یرموک شکست خورد.^۲ وظیفه مورخان نظامی است که جزئیات موفقیت‌های نظامی هم ساسانیان و مسلمانان، به‌خصوص نقش لشکریان مزدور منطقه صحرای شام در فتوحات ساسانی و بعد اسلامی را مطالعه کنند. اما درک زمینه‌های اجتماعی این موضوع کار دشواری نیست. بسیاری از شهرها، از جمله حیره - پایتخت لخمی‌ها، حاکمان دست‌نشانده دولت ساسانی - با آرامش و با توافق بر سر پرداخت پول، تسلیم شدند. شهرهای دیگر که پایگاه‌های نظامی نیروهای شاهنشاهی بودند، مجبور به جنگ شدند، اما آن‌ها نیز سرانجام به بخشی از سیستم جدید تبدیل شدند. عملاً، با توجه به نبود حکومت مرکزی ساسانی، فتوحات آن‌ها در جنوب بین‌النهرین (منطقه «سواد» در جغرافیای اسلامی) و صحرای شام، به دست سردارانی افتاده بود که حالا به‌عنوان فرماندهان محلی، می‌توانستند خود را در اختیار هر حاکمی قرار دهند. این حکومت جدید، که در اینجا حکومت اسلامی مدینه بود، در واقع توانست دیدگاه اجتماعی-اقتصادی ساسانیان را به موجودیت سیاسی خود پیوند بزند.

از دیدگاه اقتصادی-اجتماعی، شام و بین‌النهرین سرانجام در زیر این حکومت جدید متحد شده و برای قرن‌های متمادی متحد باقی ماندند؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که از این منظر، بزرگ‌ترین نقص دولت شاهنشاهی ساسانی عدم موفقیت ایشان در وحدت بخشیدن به این مناطق و ممانعت از ادغام طبیعی این دو مکمل اقتصادی با هم بوده است. در مقابل، امپراتوری اسلامی موفق شد وحدت مناطق تولیدی را در دو طرف رودخانه فرات حفظ کند و در حقیقت برای تسهیل یکپارچگی مورد نظر در این مناطق اقدام کرد. به‌عنوان مثال می‌توان به این اشاره کرد در دوران خلافت خلفای راشدین و بنی امیه، منطقه جزیره (شمال بین‌النهرین) و شامات، از نظر مالیاتی و اجرایی

1. Khodadad Rezakhani, "The End of Sasanian Rule: The Center and Periphery of Ērānšahr in the Seventh Century," in T. Daryaee & M. Compagnot (eds) *Studi sulla Persia Sasanide e suoi rapporti con la civiltà attigue*, Bologna, 2019.

2. Hoyland 2014, 52-53.

بخشی از یک واحد اداری بوده‌اند.^۱ این موضوع، شاید بیش از هر عامل دیگری، نقطه اصلی انشعاب بین شاهنشاهی ساسانی و دولت اسلامی را نشان می‌دهد هرچند که دولت جدید به نهادهای سابق وابسته باقی می‌ماند، اما با توجه به نیازهای منطقه، مدیریت کارآمدتری را رقم زده بود.

این واقعیت به‌هیچ‌وجه به این معنی نیست که روایت ورود صلح‌آمیز اسلام به ایران مطلقاً صحیح است و هیچ مقاومتی بر علیه مسلمانان وجود نداشته‌است چرا که می‌دانیم که در واقع مقاومت زیادی وجود داشته. واقعیت این است که تازه‌واردان دین جدیدی با خود به‌همراه آوردند که با شرایط دینی منطقه نزدیک بود و حداقل در بسیاری از مواضع، با ادیان ابراهیمی منطقه خوانایی داشت. اما وعده اولیه هرچه بوده‌باشد، هنگامی که با ثروت قابل توجه بین‌النهرین و سوریه روبرو می‌شوند، حرص و آزشان باعث واکنش شده و منجر به مقاومت مردم محلی می‌شود. دهقانان برای جلوگیری از تصرف اراضی توسط تازه‌واردان ددرسرهای زیادی کشیدند و سعی در محدود کردن دسترسی حاکمان جدید به زمین‌های مرغوب داشتند. این سعی ظاهراً موفقیت‌آمیز هم بوده، زیرا هنگامی که در منابع تاریخی به اعراب برمی‌خوریم - اکثراً افراد وابسته به خاندان اموی آن‌ها در تلاشند که زمین‌های حاشیه‌ای را در بیابان‌ها یا مرداب‌های بین‌النهرین جنوبی و خوزستان احیا کنند!^۲ شکوفایی اقتصادی در سوریه و بین‌النهرین در دوران پسا باستان برای دولت جدید مفید فایده بود اما فضای کمی برای خود تازه‌واردان موجود بود.

۱. پیامدهای جدایی سوریه و جزیره تا حدودی در مقاله آینده نویسنده بررسی شده‌است.

Between the Hammer and the Anvil: Syria and Mesopotamia between the Sasanians and Rome," in E. Sauer (ed.), *Proceedings of Iran and Rome Conference, November 2013* (Edinburgh University Press, 2016).

2. Michael G. Morony, "Landholding in Seventh-Century Iraq: Late Sasanian and Early Islamic Patterns," in *The Islamic Middle East, 700-1900*, ed. Abraham L. Udovitch (Princeton: Darwin Press, 1981), 135-75.

اعراب در سرزمین‌های ساسانی: تولد یک امپراتوری اسلامی:

البته دولت جدید مسلمان کاملاً باخبر بود که صحرای عربستان مکان مناسبی برای ادارهٔ یک دولت نیست. به همین دلیل است که دولت اسلامی به سرعت به مناطق جدید نقل مکان کرد: در ابتدا اردوگاه کوفه، بیرون دیوارهای حیره را راه اندازی کردند و سپس به دمشق رفتند.

شهرهای پادگانی بصره و کوفه، محلی بود برای اقامت بسیاری از تازه‌واردان و همچنین مردم محلی‌ای که به دنبال نزدیکی با به نهادهای قدرت بودند. تمهیدات رفاهی، منجمله مواد غذایی برای این افراد باید از مکان‌های دور تهیه می‌شد. برای مثال، دیوان کوفه توسط مالیات دینور در منتهی علیه غربی فلات ایران، تکمیل موجودی می‌کرد و خرج بصره به عهدهٔ نهاوند در همسایگی دینور بود.

دولت جدید در ابتدا کاملاً به سیستم‌های مستقر متکی بود. در سرزمین‌های ساسانی، دستورات اداری تنظیم شده توسط قباد و خسرو یکم برجا گذاشتند و حتی بر روی سکه‌های ضرب شده، به فارسی میانه می‌نوشتند. همین کار در سوریه نیز انجام شد. از همه مهم‌تر، پس از مرحلهٔ اولیهٔ فتوحات، و پس از تأمین امنیت مرزهای شرقی بین‌النهرین در برابر یزدگرد سوم ساسانی، فاتحان تا حد زیادی مستقر شدند. آخرین شاهنشاه ساسانی، یزدگرد سوم، در سال ۶۳۹ از مسلمانان شکست خورد و مجبور شد پایتخت شاهنشاهی خود در تیسفون را رها کند. اما به نظر می‌رسد که یزدگرد سوم هرگز ارتباط زیادی با آسورستان نداشته‌است. وی که عضو یکی از شاخه‌های دیگر خاندان ساسانیان بود، تنها پس از قتل یا اعدام بیشتر اعضای خاندان سلطنتی توسط شیرویه، موفق به کسب عنوان شاهنشاه شد. به نظر می‌رسد که یزدگرد در فارس خاستگاه ساسانیان در قسمت جنوبی فلات ایران زندگی می‌کرده‌است.^۱ بعد از فتح بین‌النهرین یزدگرد به منطقهٔ فارس عقب‌نشینی کرد یا از ابتدا در همان فارس ساکن بود. بعد از عقب‌نشینی به فارس پادشاه ساسانی از تمام حاکمان تحت فرمانش تقاضای کمک کرده

1. Touraj Daryaee, *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire* (I. B. Tauris, 2007), 1-3; al-Ṭabarī, *The History of al-Ṭabarī, Volume V: The Sāsānids, the Byzantines, the Lakhmids, and Yemen*, trans. C.E. Bosworth (SUNY, 1999), 2-20.

و ارتش بزرگی را برای رویارویی با مسلمانان در جنگ دوم جنگ نهاوند ۶۴۲ جمع‌آوری کرد. شکست سنگین یزدگرد در این جنگ موقعیت مسلمانان را در بین‌النهرین، خوزستان و ماه (ماد) تحکیم می‌کند. اما برخلاف آنچه تصور می‌شود، نه شکست در قادسیه و نه شکست در نهاوند به معنای پایان قطعی حکومت ساسانیان بر بیشتر مناطق خود در شرق بین‌النهرین نبود و گذرگاهی امن برای راهیابی به سمت شرق، و هندوستان، به مسلمان اعطا نکرد. به مدت بیش از یک دهه، دولت ساسانی با دولت مسلمان در بین‌النهرین و سوریه زندگی همزیستی کرد و حتی پس از مرگ یزدگرد سوم در سال ۶۵۱ به دست متحدان خود. بیش از هفتاد سال طول کشید تا مسلمانان بقیه قلمرو ساسانیان را فتح کنند. پیروزی آسان به دست نیامد.

تغییر مذهب در قلمرو ساسانی:

گرویدن به دین جدید نیز پروسه ساده و آسانی نبود. جمعیت ساکن در بین‌النهرین، عمدتاً مسیحی یا یهودی و آرامی زبان، دلیلی برای پذیرش دین تازه‌واردان نمی‌دیدند. خود تازه‌واردان احتمالاً تفاوت اندکی بین مذهب خود و مذهب مردم بومی می‌دیدند. هر دو گروه به خدای واحد اعتقاد داشتند، هر دو گروه تقریباً به یک شیوه دعا می‌کردند، و هر دو پیامبران و پدران اسرائیل، ابراهیم، یوسف، موسی، داود، سلیمان و حتی عیسی، را ستایش می‌کردند.^۱

با بلوغ دولت جدید، ایدئولوژی تازه‌واردان نیز رشد کرد. چهار خلیفه راشدین جای خود را به دولت شاهنشاهی بنی‌امیه دادند، و مانند همه سیستم‌های شاهنشاهی، بنی‌امیه نیز متوجه ضرورت اتخاذ یک ایدئولوژی را درک می‌کرد.^۲ عرب‌گرایی یا قبیله‌گرایی عربی مشخص‌ترین انتخاب بود و بنی‌امیه آن را با جان و دل پذیرفتند. اما ارائه تعریفی مشخص از مذهب برای تازه‌واردان نیز مزایای فزاینده‌ای داشت. در دنیای پسا باستان،

1. Michael G. Morony, "Religious Communities in Late Sasanian and Early Muslim Iraq," *Journal of the Economic and Social History of the Orient* 1974, 113–135.

۲. این اصطلاحی است که اشاره به چهار خلیفه اول پیرو محمد، یعنی ابوبکر، عمر اول، عثمان و علی دارد. لقب «راشدین» معمولاً به «درست هدایت شده» ترجمه می‌شود.

روشن کردن اعتقادات و تبدیل آن به ایدئولوژی رسمی امپراتوری نوپا فواید بسیاری داشت، از جمله توانایی گرفتن مالیات از کسانی که این در تعریف نمی‌گنجیدند.^۱ در این سیستم، دستیابی به قدرت دو معنی داشت: اتخاذ عربیت و پذیرش دین. در میان نسل دوم و نسل جدید تازه‌واردان، سوارشدن بر اسب و فتح، جذابیت کمتری نسبت به اداره آنچه قبلاً توسط والدین ایشان تسخیر شده بود، داشت. قبیله‌گرایی عرب و تبعیت از یک ایدئولوژی خاص (یعنی اسلام) تبدیل به درهای اصلی دسترسی به قدرت شدند.

همه این تغییرات را قبول نکردند و مقاومت‌های زیادی در درون خود جامعه مسلمانان صورت گرفت. برخی جناح‌ها، عرب‌گرایی و قبیله‌گرایی را قبول نکردند و آن را دلیل مشکلاتی می‌دانستند که بعد از فتوحات موفقیت‌آمیز به وجود آمده بودند. در عوض به عقیده ایشان، قبول ایدئولوژی تنها راه قابل قبول برای دستیابی به قدرت بوده و هیچ ارتباط قبیله‌ای نمی‌بایست از نظر اهمیت با اعتقاد به ایدئولوژی هم‌وزن باشد. تعلق به جامعه مسلمانان می‌بایست تنها راه عضویت کامل در جامعه باشد. این ایدئولوژی، که پیام ناب اسلام قلمداد می‌شد، البته برای بسیاری از اشراف سابق ساسانی جذاب بود و در میان این گروه که ناگهان خود را در سرزمین‌های اجدادشان، بیگانه می‌دیدند محبوب شد.^۲ گویش‌وران فارسی میانه (که از قرن ششم به بعد در پروسه تبدیل به فارسی نو بود) و اشراف ساسانی در میان اکثریت آرامی‌زبان همیشه اقلیت بودند، این بار در میان اکثریت عرب‌زبان مسلمان دچار شوک بزرگی نشدند.

طبقه تحصیل کرده اشراف ساسانی، به سرعت ایدئولوژی جدید را پذیرفتند و به نهادهای قدرت دست پیدا کردند. بسیاری از آن‌ها مفسران اولیه اعتقادات شرعی دین جدید شدند و در میان جامعه تازه‌واردان به عنوان خودی پذیرفته شدند.^۳ این گروه، ایده پایبندی

1. Frede Lokkegaard, *Islamic Taxation on the Classical Period, with Special Reference to Circumstances in Iraq* (Copenhagen: Branner und Korch, 1950).

۲. از جمله این گروه‌ها، سربازان و اسواران ساسانی بودند که به لشکریان اسلام پیوسته بودند. نک:

Mohsen Zakeri, *Sasanid Soldiers in Early Muslim Society: The Origins of Ayyārān and Futuwwa* (Wiesbaden: Otto Harrassowitz Verlag, 1995).

3. Michael G. Morony, "The Effects of the Muslim Conquest on the Persian Population of Iraq," *Iran* 14 (1976): 41–59.

مذهبی به‌عنوان پیش‌نیاز، عضویت در جامعه جدید را ترویج کردند و در کنار زبان عربی، زبان فارسی را در جایگاه زبان دوم اسلام نشان‌دادند. برخی از ایشان، فرزندان بزرگان دولت ساسانی، به مقامات مذهبی جامعه جدید تبدیل شدند و از عربی و فارسی در کنار هم برای مسلمان کردن باقی مردم استفاده کردند.^۱ نخبگان ساسانی با پذیرش واقعیت‌های سیاسی اجتماعی جدید و ادغام فرهنگ خود در آن، بر سرزمین‌های سابق مسلط باقی ماندند، و همزمان اشراف عرب تازه‌وارد را در همان مناطق مستقر می‌کردند. این گروه عامل اصلی تغییر مذهب در قلمرو شاهنشاهی ساسانی بودند. این اشخاص در کنار ارتش فاتح حرکت می‌کردند و به‌عنوان بخشی از دولت در حال گسترش از نسخه عامیانه و تقریباً مخلوط زبان فارسی به جای زبان فرهنگی و ادبی ساسانی برای گسترش ایدئولوژی جدید استفاده می‌کردند.^۲ همان‌طور که در سوریه، صحبت به زبان عربی و پذیرش ایدئولوژی جدید، اسلام، راهی برای دستیابی به قدرت شده بود، در سرزمین‌های سابق ساسانیان، تکلم به فارسی نو و اتخاذ ایدئولوژی جدید، به اصلی‌ترین راه برای دستیابی به قدرت تبدیل شد.

فارسی به‌عنوان زبان دوم اسلام در شرق:

وضعیت جدید زبان فارسی نو (زبانی که از نظر زبان‌شناسی بسیار با پارسی میانه نزدیک بود، اما به حوزه متفاوتی تعلق داشت) به این زبان این امکان را داد که جایگزین لهجه‌های محلی شود. زبان‌های پارتی، بلخی، سغدی و خوارزمی کنار زده شده و به زبان گفتاری جمعیت روستایی و غیرمسلمان تبدیل شدند. در واقع مراکز آینده فرهنگ اسلامی-پارسی شهرهای خراسان و ماوراءالنهر به‌تازگی به‌دنبال فروپاشی قدرت ترک‌های غربی بلافاصله پیش از ظهور اسلام و استقرارش در بین‌النهرین، وارد دنیای فرهنگی

۱. برای مثال، نگاه کنید به زندگی حسن بصری، مفسر و شارح معروف قرن اول.

Suleiman Ali Mourad. *Early Islam between Myth and History: Al-Ḥasan al-Baṣrī (d. 110H/728CE) and the Formation of His Legacy in Classical Islamic Scholarship*, Leiden: Brill, 2006.

۲. برای بررسی گسترده این موضوع و موقعیت زبان فارسی در اوایل دوره اسلامی، نک: آذرتاش آذرنوش، *چالش میان فارسی و عربی*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.

ساسانیان شده بودند. در این شرایط، زبان فارسی و آیین اسلامی، که اخیراً در آسورستان ادغام شده بودند، به شاخص غالب فرهنگی نخبگان شهرنشین تازه‌مسلمان تبدیل شدند. سیستم‌های نوشتاری در هر منطقه برای چندین نسل دیگر حفظ شدند تا امور محلی را مدیریت کنند. به همین دلیل شاهد استفاده مداوم از فارسی میانه، بلخی و سغدی در اداره امور محلی هستیم. از عربی نیز برای اطلاع‌رسانی به دولت مرکزی در دمشق یا کوفه استفاده می‌شد. اما کم‌کم، فارسی نو، که ابتدا شانس خود را با خط پهلوی یا عبری امتحان می‌کرد، برای نوشتن آنچه گفته می‌شد، خط عربی را انتخاب کرد.^۱ فارسی جدید حداقل از قرن ششم میلادی صحبت می‌شده است. عبارات مختلف فارسی جدید، به صورت منجمد، در روایت‌های عربی از فتوحات اولیه حفظ شده‌اند، مانند عبارتی که توسط فرمانده ساسانیان در ضمن جنگ قادسیه رستم فرخزاد گفته شده و در کتاب *الفتوح* نوشته بلاذری ثبت شده است. نمونه‌های قابل شناسایی فارسی جدید در نوشته‌های فارسیهود به خط عبری نیز وجود دارند.^۲ نزدیک به دو قرن طول کشید تا اکثریت جمعیت سرزمین‌های سابق ساسانیان مسلمان شوند، در حالی که در بسیاری از مناطق روستایی مردم به عادت محلی خود ادامه دادند. همچنین دو یا سه قرن طول کشید تا زبان فارسی جدید به عنوان یک زبان نوشتاری ظاهر شود و جایگزین زبان فارسی میانه، اشکانی، بلخی، سریانی و حتی خود عربی به عنوان زبان اداری بسیاری از

۱. با توجه به اینکه نقایص بسیار خط پهلوی، این خط را برای نوشتن زبان جدید کاملاً نامناسب ساخته است، خط عربی سیستم بسیار بهتری را برای ضبط زبان ارائه می‌دهد. این مسئله از موضوع اعتبار مشهور عربی به دلیل ارتباطش با اسلام و شرایط جدید اجتماعی، کاملاً جداست. فارسی جدید حداقل از قرن ششم میلادی صحبت می‌شده است. عبارات مختلف فارسی جدید، به صورت منجمد، در روایت‌های عربی از فتوحات اولیه حفظ شده‌اند، مانند عبارتی که توسط فرمانده ساسانیان، در ضمن جنگ قادسیه، رستم فرخزاد، گفته شده و در کتاب *الفتوح* نوشته بلاذری ثبت شده است. نمونه‌های قابل شناسایی فارسی جدید در نوشته‌های فارسی-یهودی، به خط عبری، نیز وجود دارند. نگاه شود به:

L. Paul, "Jewish-Persian between Middle-Persian and New Persian: Re-examining an Old Hypothesis," in S. Shaked and A. Netzer (eds.), *Irano-Judaica: Studies Relating to Jewish Contacts with Persian Culture throughout the Ages V* (Ben-Zvi Institute, 2003), 96-104

2. Bo Utas, "The Jewish-Persian Fragment from Dandan-Uiliq," *Orientalia Suecana* 17 (1969): 123-36.

سرزمین‌های سابق ساسانی بشود.^۱ در حقیقت، زبان فارسی جدید مدت‌ها قبل از تولد فردوسی به زبان غالب در شرق تبدیل شده بود. *شاهنامه* نه تنها تلاشی ناامیدانه برای نجات زبان یک اقلیت تحت ستم نیست بلکه در واقع نثر سنگین و بالغ فردوسی بیانگر موفقیت پیروزمندانۀ طبقۀ جدیدی از ادبا و اوج گرفتن زبان جدید است.

نتیجه:

تکرار مکررات خواهد بود اگر گفته شود که روایت سرازیرشدن سریع جمعیت حاشیه‌نشین، غریبه و بیگانه به جهان ساسانی و بیزانس و تسلط ناگهانی ایشان بر این امپراتوری‌ها بی‌اساس و غیرممکن است. هنگام بررسی موضوع ظهور اسلام در سرزمین‌های سابق ساسانی، باید یک روند تدریجی از تغییرات اقتصادی، فرهنگی و سیاسی مورد توجه قرار گیرد. به‌علاوه، با کنار گذاشتن این ایده که به‌پایان رسیدن حکومت ساسانی یک شکست ملی و فروپاشی فرهنگی یکپارچه و غالب بوده‌است، می‌توانیم فرایندی را که در طی آن دولت ساسانی، که دیگر برای اداره سرزمین‌هایش مناسب نبود و به‌تدریج جای خود را به یک سیستم جدید اما عمدتاً مبتنی بر همان عقاید اداری می‌دهد، درک کنیم. به معنی دیگر، مناسب‌تر است اگر مسئله «سقوط» ساسانیان از منظر به‌پایان‌رسیدن حکومت یک خاندان دیده شود. پیامدهای این اتفاق اما باید در زمینه‌ای گسترده‌تر و شاید با تأمل بیشتر بر روی مسئله تداوم مورد بررسی قرار گیرند. گرویدن به اسلام در سرزمین‌های ساسانیان و ارتقا فارسی جدید دو راهی هستند که می‌توان از طریق آن‌ها این تداوم را مشاهده و بررسی کرد. این امر به ما این امکان را می‌دهد که تغییرات اجتماعی-اقتصادی و سیاسی تدریجی را که در اواخر دورۀ ساسانیان آغاز شد و تنها با تبدیل سرزمین‌های سابق ساسانیان به مراکز فرهنگ جدید قرون وسطایی به پایان می‌رسد، درک کنیم؛ بنابراین، در این چهارچوب می‌توان فهمید

۱. بیشتر این بخش برای خواننده انگلیسی زبان و به عنوان خلاصه نوشته شده‌است. تحقیقات در مورد شکل‌گیری زبان فارسی نو البته از مهمترین تحقیقات در مورد تاریخ اوایل دوره اسلامی است که به جز اثر دکتر آذرتاش آذرنوش، به خوبی در آثار اساتیدی مانند دکتر علی اشرف صادقی (از جمله در تکوین زبان فارسی، تهران: دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷) به خوبی بررسی شده.

که دنیای اواخر سلطنت ساسانی چگونه سرانجام به جهان اسلام قرون وسطایی تبدیل می‌شود.

پیوست:



نقشه ۱: خاورمیانه در قرن هفتم میلادی.



عکس ۱: سکه عرب-ساسانی با نقش بیزانسی و نشان گویتشاه.



عکس ۲: سکه عبيدالله بن زياد، ضرب بصره.



عکس ۳: سکه خسرو دوم، ضرب دربار.



عکس ۴: سکه یزدگرد سوم، ضرب سکستان/سیستان.